

بمب استعماری-مستعمره‌نشینی اسرائیل

برای رفعت العریر

دیوید لوید^۱

مترجم: شکيبا عابدزاده



مقدمه‌ی مترجم

ترور به‌مثابه‌ی اعدام فراقضایی هدفمند، یکی از دیرپاترین ابزارهای حکمرانی استعماری بوده است که کارکردش تنها حذف فیزیکی یک فرد نیست، بلکه فعال‌سازی هیجان ترس، خشم و احساس بی‌قدرتی در جمعیتی گسترده‌تر است؛ پیامی که با بمب بر بدن‌های متلاشی نوشته می‌شود تا اراده‌ی مقاومت را، پیش از آنکه به کنش بدل شود، فلج کند. چه آنجا که اشخاص نظامی و رده‌بالا در موقعیت‌های غیررزمی، در خانه و کنار خانواده و همسایه و محله هدف قرار می‌گیرند، چه زمانی که شخصیت‌های شاخص فرهنگی،

^۱ David Lloyd: استاد ممتاز بازنشسته‌ی زبان انگلیسی و استاد ممتاز بخش تحصیلات تکمیلی دانشگاه کالیفرنیا، ریورساید است. او در زمینه‌ی ایرلند و نظریه‌ی پسااستعماری و استعماری-مستعمره‌نشینی، زیبایی‌شناسی و شعر فعالیت می‌کند. کتاب‌های اخیر او شامل *پادشعر مدرنیته: درباره‌ی شعر و مدرنیسم ایرلندی* (۲۰۲۲) و *تحت بازنمایی: رژیم نژادی زیبایی‌شناسی* (۲۰۱۹) است. او در حال حاضر روی کتابی با عنوان *خشم، شرم و وحشت* (در دست انتشار) کار می‌کند.

اجتماعی و رسانه‌ای ترور می‌شوند، آنچه به‌واقع رخ می‌دهد نمایشی از اعمال سلطه، کنترل و قدرت است. اسرائیل دهه‌ها این رویه را در قبال فلسطینیان به کار برده است؛ به‌ویژه آنجا که مقاومت غیرمسلحانه‌ی فلسطینیان خواستگاه‌های دولت استعماری-مستعمره‌نشینی اسرائیل را نشانه می‌گیرد. در خلال نسل‌کشی غزه، بیش از ۲۶۰ خبرنگار و بسیاری از شخصیت‌های فرهنگی، مدنی و اجتماعی به شهادت رسیدند. لوید در این مقاله نشان می‌دهد این کشتارها به‌هیچ‌وجه تصادفی و حاصل حضور و سکونت این افراد در مناطق حساس نبوده است، بلکه مشخصاً درمورد رفعت العریر (همان‌طور که درمورد آنس الشریف و حسام شبات و بسیاری دیگر) آنچه رخ داد ترور برنامه‌ریزی‌شده‌ای بود منطبق با الگوی سال‌ها حضور اسرائیل در فلسطین به‌عنوان نیروی اشغالگر. الگویی که، چنان‌که دیوید لوید خاطر نشان می‌کند، به‌رغم نقض آشکار حقوق بین‌الملل، به سرمشقی برای دیگر قدرت‌های استعماری نیز بدل شده است.

بر همین اساس، متن شهادت رفعت العریر در ۶ دسامبر ۲۰۲۳ را مبتنی بر تروری می‌خواند که هدف آن نابودی ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی مقاومت است. لوید نشان می‌دهد که ترور چهره‌های فرهنگی فلسطین، از غسان کنفانی تا العریر، پیرو منطقی است که دست‌کم به تز «دیوار آهنین» زیو ژابوتینسکی در دهه‌ی ۱۹۲۰ بازمی‌گردد: هدف خشونت استعماری نه صرفاً فتح سرزمین، بلکه القای ناامیدی در جمعیت بومی است - نابودی باور و زمینی که مقاومت را ممکن می‌سازد. از این منظر، ترور یک شاعر یا استاد دانشگاه و نیز تخریب نظام‌مند کتابخانه‌ها، دانشگاه‌ها و بایگانی‌ها، نه استثنا که هسته‌ی مرکزی پروژه‌ی استعماری-مستعمره‌نشینی است؛ همان‌چیزی که نگوگی و تئونگو «بمب فرهنگی» می‌نامد.

لوید با بازخوانی متون کلاسیک ضداستعماری (فانون، سزر، ولف، سعید) در کنار شهادت‌های زنده‌ی کنشگرانی چون نادره شلهوب-کیورکیان، چارچوبی می‌سازد که امکان بازاندیشی به منطق ترور و به‌ویژه ترور فرهنگی را به ما می‌دهد. ترجمه‌ی این متن، چند ماه پس از حمله‌ی آمریکا و اسرائیل به ایران در خرداد ماه ۱۴۰۴ انجام شد، حملاتی که با ترورهای نظام‌مند در نیمه‌شب آغاز و دوازده روز جامعه را در شوک و اضطراب فروبرد. انتشار مقاله را با توجه به رویدادهای دی‌ماه به تعویق انداختیم که حمله‌ی دوم در اسفندماه ۱۴۰۴ رخ داد. حمله‌ای که در همان روز نخست نه‌تنها ترور مقامات کشوری را در دستور کار داشت بلکه فاجعه‌ی میناب را رقم زد و در خلال چهل روز، علاوه بر ترورهای مشخص، کشتار غیرنظامیان و تخریب مناطق مسکونی و زیرساخت‌ها، بسیاری از مراکز علمی و فرهنگی و دانشگاهی کشور را نیز ویران کرد. پس از شش ماه، تصمیم گرفتیم این متن را مصادف با روز میلاد رفعت العریر منتشر کنیم. شاید خوشبینانه به نظر برسد اما برآنم که اندیشیدن به خواستگاه‌های خشونتی که در این سال‌ها با آن مواجهیم و تلاش برای فهم آنچه رخ داد و در حال رخ‌دادن است، کنشی است علیه همان ماشین فراموشی که سزر از آن سخن می‌گوید.

بزرگ‌ترین سلاحی که امپریالیسم علیه نافرمانی جمعی [استعمارشدگان] به کار برده و درواقع فروافکنده، بمب فرهنگی است.

اکنون که این مقاله در دست انتشار است، بیش از دوازده ماه از کشته شدن دکتر رفعت العریر، استاد زبان انگلیسی دانشگاه اسلامی غزه، در حمله‌ی هوایی اسرائیل در ۶ دسامبر سال ۲۰۲۳ می‌گذرد. در این حمله، برادر و خواهر و چهار خواهرزاده‌ی کوچک او نیز در پی ویرانی خانه‌شان در منطقه‌ی الدراج شهر غزه جان باختند. العریر معلم، شاعر، کنشگر و راهنمای بسیاری از دانش‌آموزان غزه بود که با تشویق و حمایت او خود نویسنده، روزنامه‌نگار و شاعر شدند. او ویراستار گزیده آثاری بود که در سال ۲۰۱۴ با عنوان *غزه پاسخ می‌دهد: داستان‌های کوتاه از نویسندگان جوان در غزه‌ی فلسطین* منتشر شد، همچنین از بنیان‌گذاران *ما عدد نیستیم* بود؛ پروژه‌ای که پس از حمله‌ی اسرائیل در سال ۲۰۱۴ به غزه آغاز شد تا نویسندگان جوانی را که ساکن قلمرو محاصره‌شده‌اند، راهنمایی و حمایت کند تا داستان‌های خود را برای جهان بازگو کنند. تأثیر او، به‌عنوان معلمی شیفته‌ی شکسپیر و ادبیات جهان و کسی که دکترای خود را در حوزه‌ی آثار جان دان^۴ گرفته بود، بر مقاومت بدون خشونت فلسطینیان بی‌حدودانه بود. تقریباً قطعی به نظر می‌رسد که قتل او درواقع ترور هدفمند یکی از تأثیرگذارترین کنشگران فرهنگی غزه توسط اسرائیل بوده است: در این حمله تنها طبقه‌ی دوم خانه، محل زندگی او و کسانی که همراه با او به قتل رسیدند، مورد اصابت قرار گرفت، آن‌هم در زمانی که تخریب کامل و کورکورانه‌ی [تمامی] خانه‌های غزه توسط اسرائیل به امری عادی تبدیل شده است.^۵ قتل او پس از هشدارهایی صورت گرفت که مأموران اسرائیل در روزهای قبل آن، نه برای هشدار، بلکه برای ارباب، ارسال کرده بودند. دهه‌ها است که اعدام فراقضایی کسانی که

^۲ Ngugi Wa Thiong'o؛ نویسنده‌ی سرشناس کنیایی که در سال جاری میلادی (۲۰۲۵) درگذشت، از مهم‌ترین نویسندگان آفریقا در دوران معاصر بود. او با نوشتن رمان‌ها، نمایشنامه‌ها، داستان‌های کوتاه، مقالات انتقادی و ادبیات کودک، میراثی بی‌نظیر بر جای گذاشت. آثار او عمدتاً در نقد دولت مرکزی کنیا، استعمار و سنت‌های غیرانسانی هستند. م

^۳ سعید عدالت‌جو این کتاب را با عنوان *کامل استعمارزدایی/ از ذهن، سیاست زبان در ادبیات آفریقا* به فارسی ترجمه کرده است و انتشارات کتابستان معرفت آن را به چاپ رسانده است. نویسنده در این کتاب معتقد است که قدرتمندترین و ماندگارترین سلاح امپریالیسم برای غلبه‌ی فرهنگی، مسئله‌ی «بمب فرهنگی» است. این بمب با نابود کردن باور یک ملت به نام‌هایشان، به زبان‌شان، به میراث مبارزاتی و درنهایت به وجود خودشان، یک جنگ روانی تمام‌عیار را به راه می‌اندازد. کتاب شرح می‌دهد که زبان دو کارکرد حیاتی دارد: هم ابزاری برای ارتباط است و هم حامل فرهنگ؛ یک «بانک حافظه‌ی جمعی» که تجارب تاریخی یک ملت را در خود جای داده است. م

^۴ John Donne؛ یکی از مشهورترین شاعران تاریخ انگلستان است که در اواخر دوره‌ی تودور و اوایل عصر استوارت (هم‌دوره‌ی شکسپیر) می‌زیست. این شاعر متافیزیک علاوه بر نویسنده، کشیش و مبلغ دینی نیز بود. جالب است بدانید عبارات معروفی چون «زنگ‌ها برای چه کسی به صدا در می‌آیند» را او وارد زبان انگلیسی کرد، همان عبارتی که بعدها ارنست همینگوی آن را برای عنوان یکی از رمان‌هایش برگزید. م

^۵ Nassar, "Refaat Alareer Was Assassinated."

از مقاصد و برنامه‌ی استعماری-مستعمره‌نشینی اسرائیل سرپیچی می‌کنند، حتی زمانی که مقاومت آن‌ها غیرمسلحانه باشد - همان‌طور که العریر به‌طعنه می‌گفت مقاومت خودش نیز به‌ناچار چنین خواهد بود- از رویه‌های معمول اسرائیل بوده است و حتی با نقض آشکار هنجارهای حقوقی بین‌المللی، الگویی برای رویه‌ی سایر قدرت‌های استعماری از جمله ایالات متحده ایجاد کرده است.^۶

اسرائیل شاید العریر را به‌لحاظ فیزیکی محو کرده باشد، اما ترور او از هر لحاظ دیگری شکستی مأیوس‌کننده از آب درآمد. تدریس و راهنمایی او، سرمشق او، نوشته‌ها و ویرایش‌های او، همگی همچنان در سطح جهانی گرامی داشته می‌شوند و مانند شعر اکنون به شهرت رسیده‌اش «اگر بناست که بمیرم» بیش از هر زمان دیگری پخش و منتشر می‌شوند.^۷ نام و آثار او، و تصویر بادبادک سفیدی که او در آن شعر فراخواند، در تظاهراتی که نسل‌کشی اسرائیل را محکوم می‌کنند و خواستار آتش‌بس می‌شوند، پدیدار می‌شود، درحالی‌که دانشجویان بی‌شمار او مدیحه‌ها نوشته‌اند و متعهد شده‌اند راه او را در غزه و ورای آن ادامه دهند. به همان سیاق که اغلب اتفاق می‌افتد، مرگ یک کنشگر ضداستعماری به‌دست قدرتی استعماری تنها در ایجاد فیگوری نمادین، نقطه‌ای کانونی برای بیان روح و میراث عملی مقاومت موفق بوده است. همان‌طور که او در «اگر بناست که بمیرم» پیشگویانه بیان کرد که مرگ و زندگی و آثارش بدل به داستان خواهند شد، داستانی که بیشتر از نام‌ها و کنش‌ها و امیدهای قاتلان‌ش به حیات خود ادامه خواهد داد:

اگر بناست که بمیرم

بگذار مرگم امید به بار بیاورد

بگذار قصه‌ای باشد.^۸

^۶ برای شوخی العریر درمورد مازیک وایت‌برد اکسپو که تنها سلاح او بود، بنگرید به:

al-Shorbaji, "Our Stories Matter."

درمورد روش‌هایی که ترورهای هدفمند اسرائیل - «اعدام‌های فراقانونی، خودسرانه و شتاب‌زده که طبق قانون ممنوع هستند» - به‌تدریج قوانین و هنجارهای بین‌المللی جدیدی را ایجاد می‌کنند، زیرا «تخلقات به‌جای استثنا به‌هنگار تبدیل می‌شوند»، بنگرید به:

Erakat, Justice for Some, ۱۷۸, ۱۸۵.

فصل ۵، «از اشغال تا جنگ»، در کتاب نورا عریقات روایتی ارزشمند را بیان می‌کند از چگونگی موفقیت اسرائیل با همکاری ایالات متحده در بهره‌برداری از بستر «جنگ علیه ترور» برای مشروعیت بخشیدن به جنایات جنگی خود و آنچه اسرائیل به‌طرز خطرناکی «دعا می‌کند که شرایط بی‌سابقه‌اش به آن اجازه می‌دهد قانون جدیدی برای خود و دیگران ایجاد کند» (۱۸۳). ایالات متحده در عادی‌سازی ترورهای هدفمند خود، به‌ویژه در دوران اوباما و اکنون در دوران بایدن، کوتاهی نکرده است.

^۷ بنگرید به بارود، «اگر بناست که بمیرم، بگذار قصه‌ای باشد.»

^۸ Alareer, If I Must Die, 19. [برگردان فارسی از نغمه یزدان‌پناه است.]

زمانی که شروع به نوشتن [این متن] کردم، چند ماه پس از مرگ العریر، شمار مرگ قابل ثبت در پی نسل کشی اسرائیل، از چهل هزار نفر هم فراتر رفته بود؛ طبق [گزارش] سازمان ملل حداقل ۷۵ درصد از جمعیت غزه، یا ۱/۷ میلیون نفر، آواره و ناچار شده‌اند که به مناطق به اصطلاح امن غزه که دائماً در حال کوچک شدن هستند پناه ببرند. جایی که هیچ کس از بمباران و گلوله باران بی‌امان اسرائیل در امان نیست. حدود ۷۰ درصد از مناطق مسکونی غزه ویران شده است و ساکنین که اسرائیل با محاصره‌ی مجرمانه‌ی خود دسترسی آنان را به آب، غذا، تجهیزات پزشکی، سرپناه و بهداشت مسدود کرده است، اگر نه با بمباران، با مرگ ناشی از قحطی و بیماری مواجه شده‌اند. بنابراین ممکن است که جدا کردن زندگی و مرگ یک فرد برای گرامیداشت یا سوگواری بی‌مورد به نظر برسد.^۹ با این حال، کسانی که چنین می‌کنند بر خطا نیستند، بلکه نیت استعماری مزورانه‌ای را بازمی‌شناسند که ترور العریر مظهر و خلاصه‌ی آن است. در میان سازه‌هایی که در تهاجم بی‌امان اسرائیل نابود شدند، علاوه بر بیمارستان‌هایی که به‌طور نظام‌مند و فضاحت‌باری هدف قرار گرفته‌اند، مدارس، دانشگاه‌ها، از جمله دانشگاه اسلامی، محل تدریس العریر و مراکز فرهنگی نیز بوده‌اند. تا آن زمان، بیش از صد روزنامه‌نگار، اغلب در خانه‌هایشان به همراه تعداد زیادی از اعضای خانواده کشته شده بودند، همچنین بسیاری از نویسندگان و معلمان غزه، از جمله ۲۲۱ معلم تا ژانویه‌ی سال ۲۰۲۴ بازداشت، زخمی یا کشته شده بودند.^{۱۰} العریر، پیش از آنکه خودش نیز کشته شود، شاهد مرگ سه تن از شاگردان و نویسندگان همکار خود بود: هدا السوسی، رائد قدوره و محمد حمو.^{۱۱}

^۹ هر رقمی که برای میزان تخریب و تلفات در حمله نسل‌کشی اسرائیل به غزه ارائه شود، ناگزیر سیال و ناپایدار خواهد بود، نه به دلیل غیرقابل اعتماد بودن منابع، آن طور که گاهی ادعا می‌شود، بلکه به این دلیل که ارقام روزانه وحشتناک‌تر می‌شوند آن‌هم با سرعتی که پیگیری آن دشوار است، به‌خصوص باتوجه به فاصله‌ی بین نوشتن و انتشار. اما در ۲۰ مه ۲۰۲۴، ادم ووسورنو، مدیر بخش عملیات و حمایت در دفتر هماهنگی امور بشردوستانه‌ی سازمان ملل متحد، رقم آوارگی ۱/۷ میلیون نفر را اعلام کرد (سازمان ملل متحد، «سخنرانان در شورای امنیت»). مجله‌ی *آرکیکتچرال رکورد* رقم ۷۰ درصد را برای تخریب مسکن گزارش می‌دهد (شولمن، «کارشناسان خسارت مسکن را ارزیابی می‌کنند»)، این ارقام در حالی است که آمار مرگ‌ومیر رو به افزایش گزارش شده توسط وزارت بهداشت در غزه قطعاً کمتر از حد واقعی است، باتوجه به اینکه بسیاری از کشته‌شدگان در زیر آوار خانه‌های خود غیرقابل دسترسی هستند. *الجزیره* یک ردیاب زنده از آمار غزه ارائه می‌دهد که تا حد زیادی قابل اعتماد است و مرتباً به‌روز می‌شود (AJLabs، «جنگ اسرائیل و غزه در نقشه‌ها و نمودارها»).

^{۱۰} باتوجه به وسعت حمله‌ی اسرائیل، تعداد روزنامه‌نگاران کشته‌شده و همچنین هرگونه آمار مرگ‌ومیر نامشخص است. مطمئناً این تعداد در زمان آتش‌بس (ژانویه‌ی ۲۰۲۵) بسیار بیشتر از زمان نگارش این مطلب است. صد نفر رقمی بود که دفتر رسانه‌ای دولت در غزه، در ۲۳ دسامبر ۲۰۲۳ (*الجزیره*)، «دفتر رسانه‌ای غزه» ارائه داد. کمیته‌ی حفاظت از روزنامه‌نگاران رقم محافظه‌کارانه‌تر هشتاد و دو نفر را در ۱۴ ژانویه‌ی ۲۰۲۴ (CPJ)، «تلفات روزنامه‌نگاران در جنگ اسرائیل و غزه» ارائه داد و ردیاب زنده‌ی *الجزیره* از صد کشته تا ۵ آوریل ۲۰۲۴ خبر می‌دهد. در هر دو مورد، این اعداد بالاترین تعداد ثبت‌شده برای هر درگیری هستند و روزنامه‌نگاران فلسطینی به‌طور گسترده ادعا کرده‌اند که عمداً هدف قرار می‌گیرند. دفتر هماهنگی امور بشردوستانه‌ی سازمان ملل متحد (OCHA) گزارش داد که «طبق گزارش وزارت آموزش و پرورش در غزه، بین ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ تا ۲ ژانویه‌ی ۲۰۲۴، ۴,۱۱۹ دانش‌آموز و ۲۲۱ معلم کشته و ۷,۵۳۶ دانش‌آموز و ۷۰۳ معلم در سراسر نوار غزه زخمی شده‌اند» (OCHA، «خصوصت‌ها در نوار غزه و اسرائیل»).

^{۱۱} آثار هر سه‌ی این نویسندگان جوان را می‌توان از طریق سایت انتفاضه‌ی الکترونیکی یافت. برای آثار هدی السوسی، رجوع کنید به

<https://electronicintifada.net/people/huda-al-sousi-۰۰>.

برای آثار رائد قدوره، رجوع کنید به

<https://electronicintifada.net/content/why-has-gazas-sea-turned-black/۳۵۶۷۱>.

برای آثار محمد حمو، رجوع کنید به

<https://electronicintifada.net/content/gaza-photographer-captured-and-tortured-israel/۳۸۳۷۱>.

نسل‌کشی استعماری اسرائیل زندگی فرهنگی غزه را از نابودی مصون نمی‌دارد - قصد آن را هم ندارد که بیشتر از زیرساخت‌های مدنی یا تعداد بی‌شمار جمعیت غیرنظامی آن چنین کند. جمعیتی که یا از بمب‌ها مستأصل گشته‌اند یا تحت فشار همان بمب‌ها رانده شده‌اند؛ آنچه اسرائیل با بدخواهی «مهاجرت داوطلبانه» می‌نامد. حمله به زندگی فرهنگی غزه به همان اندازه بعد ذاتی پروژه‌ی استعماری-مستعمره‌نشینی است که یورش نظامی آن؛ حتی شاید مهم‌ترین و برنامه‌ریزی‌شده‌ترین جنبه‌ی این یورش باشد.

در دهه‌ی ۱۹۲۰، زمانی که نسل‌مؤسس صهیونیسم هنوز ناچار بود وانمود کند پروژه‌ی آن‌ها چیزی غیر از پروژه‌ی استعماری-مستعمره‌نشینی با هدف پاک‌سازی قومی جمعیت بومی واقعاً موجود فلسطینیان است، زیو ژابوتینسکی^{۱۲}، «پدرخوانده‌ی» سیاست‌های راست‌گرایانه‌ی اسرائیل، تز خود را درباره‌ی ضرورت [وجود] نوعی «دیوار آهنین» بسط داد؛ تزی که گرچه همیشه به آن اعتراف نکردند، اما در عمل بر رابطه‌ی اسرائیل با فلسطینیان حکم‌فرما بوده است. ژابوتینسکی اذعان داشت: «تمامی مردمان بومی تا زمانی که برای خلاصی خود از خطر مستعمره‌نشینی خارجی امیدی ببینند، در برابر این بیگانگان مقاومت خواهند کرد. اعراب این‌گونه رفتار خواهند کرد و تا زمانی که کورسوی امیدی داشته باشند که بتوانند از تبدیل شدن 'فلسطین' به سرزمین اسرائیل جلوگیری کنند، به رفتار خود ادامه خواهند داد.»^{۱۳} از ۷ اکتبر به‌طور متناوب به تجویز او مبنی بر «برپایی دیوار آهنین نیروی نظامی یهودی»^{۱۴} استناد شده است، یا برای توصیف حصار نظامی دور غزه یا برای تقویت دکترین او.^{۱۵} ژابوتینسکی صراحتاً عنوان کرد که مستعمره‌سازی صهیونیستی باید «تحت حمایت نیرویی که به جمعیت محلی وابسته نیست، پشت دیواری آهنین که آن‌ها قادر به شکستنش نخواهند بود» پیش برود.^{۱۶} فلسطینیان تنها در مواجهه با چنین عدم قدرتی به پروژه‌ی صهیونیستی استعمار سرزمین‌هایشان «تن می‌دهند». به گفته‌ی ژابوتینسکی، هدف اصلی نیروی نظامی القای ناامیدی بود: «تا زمانی که اعراب کورسوی امیدی داشته باشند که می‌توانند در خلاص شدن از دست ما موفق شوند، هیچ‌چیز در این جهان نمی‌تواند باعث شود دست از این امید بکشند، دقیقاً به این دلیل که آن‌ها شورشی و اوباش نیستند بلکه مردمی زنده‌اند. و یک ملت زنده تنها زمانی

^{۱۲} Ze'ev Jabotinsky

^{۱۳} به نقل از

Shlaim, *Iron Wall*, ۱۳.

^{۱۴} Shlaim, *Iron Wall*, ۱۳-۱۴.

^{۱۵} برای مثال، رجوع کنید به سواين و همکاران، «چگونه حماس از اتکای اسرائیل سوءاستفاده کرد؟» درومی، «پس از ۷ اکتبر، اسرائیل بالاخره باید پس‌ازد.»

^{۱۶} به نقل از

Shlaim, *Iron Wall*, ۱۳

حاضر خواهد بود در چنین مسائل سرنوشت‌سازی تسلیم شود که از تمامی امید خود برای خلاصی از مستعمره‌نشینان بیگانه دست بکشد».^{۱۷}

بر این اساس باید تأکید کنیم که برای ژابوتینسکی «که هرگز در این اعتقاد راسخ خود تردید نکرد که قدرت نظامی یهودی عامل اصلی در مبارزه برای تشکیل یک دولت است»^{۱۸} هدف دیوار آهنین از اساس فتح نظامی نبود: گذشته از همه‌ی این‌ها، قدرت نظامی و پلیس بریتانیا تا سال ۱۹۴۷ به حمایت و همکاری با استعمار مسلحانه صهیونیسم ادامه داد. دیوار آهنین، که اکنون دیوار آپارتاید اسرائیل نیز به آن اضافه شده است، در درجه‌ی اول برای این در نظر گرفته شده بود که «مردم زنده» را به ناامیدی بکشاند، مقاومت را با ناامیدی و فلج یا بی‌تحرکی از بین ببرد. اگرچه از سال ۱۹۴۸ به بعد، نیروی نظامی صهیونیست به‌طور فزاینده‌ای به فتح و اشغال، پاک‌سازی قومی و قتل‌عام، حکومت نظامی و محاصره اختصاص می‌یابد، اما منطق اولیه‌ی دیوار آهنین همچنان عملیاتی مانده است. هدف اسرائیل در استفاده از زور، دگرگونی روان‌شناسی فلسطینیان و کاهش اراده‌ی مقاومت آنان بود؛ مقاومتی که مبتنی بر درک فلسطینیان از زندگی فرهنگی و هویت خود در قامت مردمی با حق دیرپای سکونت در سرزمینی است که امتناع آن‌ها از «مستعمره‌نشینی خارجی»، از آوارگی، از سلب مالکیت و سرقت، بر آن بنا شده بود. برای ژابوتینسکی، مقاومت فلسطینیان، دقیقاً به این دلیل که پاسخی عادی و قابل‌پیش‌بینی به استعمار صهیونیستی بود، باید در وهله‌ی اول توسط تأثیر روانی نمایش پرشکوه [نوعی] نیروی شکست‌ناپذیر نابود می‌شد. به‌این‌ترتیب، ما باید حمله‌ی اسرائیل به نهادها و کنشگران فرهنگی فلسطینی را به‌مثابه‌ی راهبرد کاملاً معمول استعماری-مستعمره‌نشینی با هدف از بین بردن روح مقاومت درک کنیم. این حملات نتیجه‌ی جانبی هدف قرار دادن نیروها و تأسیسات نظامی، آن‌طور که اغلب اسرائیل وانمود می‌کند، نیستند. ما می‌توانیم پروژه‌ی شهرک‌سازی اسرائیل و تناقضاتی را که دائماً با آن‌ها مواجه است، به‌مثابه‌ی ویژگی‌های درهم‌تنیده‌ی نوعی ابرپروژه‌ی استعماری دیرهنگام اما معمول در نظر بگیریم. صهیونیسم که در ابتدا، در اوج توسعه‌ی استعماری اروپا و هم‌زمان با گذار ایالات متحده از قرن‌ها توسعه‌ی شهرک‌نشینی [درون] قاره‌ای به یک قدرت امپراتوری فرامرزی شکل گرفت، دیر به میدان آمد و با معضل تبدیل شدن به یک دولت شهرک‌نشین روبه‌رو شد، درست هنگامی که جنبش‌های ضداستعماری دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برای بی‌اعتبار کردن آن شکلی از سلطه که زمانی بهنجار بود، ظهور کردند.

^{۱۷} به نقل از

Shlaim, *Iron Wall*, ۱۴.

توصیف ژابوتینسکی به عنوان «پدرخوانده‌ی روند سیاسی که از سال ۱۹۷۷ بر اسرائیل تسلط داشته است» (یعنی حزب لیکود و متحدان راست‌گراتر آن از جنبش مستعمره‌نشینان) از کتاب خالدی، جنگ صدساله علیه فلسطین، جلد ۱۲ آمده است.

^{۱۸} Shlaim, *Iron Wall*, ۱۶.

به‌رغم تلاش‌های اسرائیل برای جا زدن بنیان خود به‌عنوان دستاورد استقلال از همان نیرویی [بریتانیا] که مثل یک کشور مادر خوب، از جاه‌طلبی‌های استعماری-مستعمره‌نشینی او محافظت کرده و با او همکاری کرده و آن را پیش برده بود، داستان نخ‌نمای ادعایش مبنی بر نوعی موجودیت پسااستعماری بودن، دیری نپایید که از هم پاشید. اسرائیل که از نظر ایدئولوژیکی میان خواست معرفی خود به‌عنوان نوعی دموکراسی غربی مثال‌زدنی، برخوردار از قدرت حاکمیتی وستفالیانی^{۱۹}، و نیاز به تصریح مداوم وضعیت استثنایی خود به‌عنوان یک دولت اکثریت‌گرای قومی و پناهی برای مردم ستم‌دیده گرفتار شده است، بیش از چند دهه‌ی کوتاه نتوانسته است آنچه را که همواره برای فلسطینیان آشکار بود انکار کند؛ خصوصیت‌اش به‌عنوان مستعمره‌نشینی که شکل خاص خود از نظام‌های آپارتاید را به کار می‌بندد که هر موجودیتی از این دست موظف است به جمعیت بومی، مردمی که تنها می‌تواند رویای نابودی‌شان را داشته باشد، تحمیل کند.^{۲۰} با توجه به این ورود دیر هنگام به صحنه‌ی استعمار، اسرائیل همچنین ناچار است، هر چند در قالب اشکال به‌دقت ریاکارانه‌ای از شبه‌قانونی بودن، ادعاهای دفاع از خود یا مصلحت دولت، رویه‌ها و منطق شیوه‌ی سلطه‌ی دیرینه را تکرار کند.

به این قرار، ناگزیریم با نظم و ترتیبی تقریباً عجیب به صورت‌بندی‌های بنیادین و ستیزه‌جویانه و صریح نظریه‌پردازان ضداستعماری دوران استعمارزدایی پس‌اجنگ بازگردیم تا هم منطق رویه‌هایی را که اسرائیل با چنین زحمتی، چه از نظر لفاظی و چه از طریق پراکندگی آن‌ها در قالب قوانین و مقررات و اقدامات اداری مجزا پنهان می‌کند، به‌روشنی درک کنیم.^{۲۱} آن متون کلاسیک تحلیل ضداستعماری درس‌هایی ارائه می‌دهند که کاملاً با زمان حال مرتبط هستند، زمانه‌ای که شیوه‌های خشونت استعماری گذشته با پیش‌بینی‌پذیری ناامیدکننده‌ی آن نوع منطقی خود را تکرار می‌کنند که برای مدتی مدید تجزیه و تحلیل شده است و ویران‌سازی‌های آن‌ها تنها با نوسازی‌های تکنولوژیکی تسریع می‌شود. این امر به‌ویژه در مورد منطق اسرائیل در هدف قرار دادن زندگی و نهادهای فرهنگی فلسطین صادق است. همان‌طور که نگوگی و تیونگو، نویسنده‌ی بزرگ کنیایی، کنشگر فرهنگی ضداستعماری و نظریه‌پرداز استعمارزدایی، می‌گوید:

^{۱۹} Westphalian؛ به معنای نظم سیاسی است که با پیمان وستفاليا (۱۶۴۸) پایان جنگ سی‌ساله در اروپا را رقم زد و چارچوب حاکمیت دولت‌های مدرن را پایه‌گذاری کرد. برخی از نکات کلیدی آن عبارت‌اند از: هر دولت کنترل منحصربه‌فردی در درون حوزه‌ی خود دارد. نیروهای خارجی عموماً از دخالت در امور داخلی دولت‌های دیگر پرهیز می‌کنند و دولت‌ها، بدون توجه به قدرتش، از نظر حقوقی در سیستم بین‌المللی برابر در نظر گرفته می‌شوند. م

^{۲۰} درباره‌ی نوسان متناقض اسرائیل بین ویژگی خاص و استثنایی بودن، رجوع کنید به لوید، «استعمار مستعمره‌نشینان و وضعیت استثنایی»، صص ۵۹-۸۰.

^{۲۱} کتاب فلسطین از درون به بیرون نوشته‌ی مک‌دیسی، نیز مطالعه‌ای جامع از پیچیدگی‌های قانونی شیوه‌ی حفظ یک رژیم آپارتاید به‌دقت پنهان‌شده توسط اسرائیل است، اگرچه تصویب قانون ملیت در سال ۲۰۱۸ از بسیاری جهات تلاش‌های آن برای پنهان کردن آپارتاید از طریق پراکندگی رویه‌هایش را خنثی کرده است. مور، «درباره‌ی تکه‌پارگی: قطعاتی از زمان انقسام»، ماهیت چندپاره‌ی زندگی فلسطینیان تحت حکومت مستعمره‌نشینان را به‌عنوان شکل متمایزی از سلطه‌ی اسرائیل تحلیل می‌کند.

امپریالیسم، به رهبری ایالات متحده‌ی آمریکا، به مردم مبارز زمین و تمامی کسانی که خواستار صلح، دموکراسی و سوسیالیسم هستند اولتیماتوم می‌دهد که: یا دزدی را بپذیرید یا مرگ را.

ستم‌دیدگان و استثمارشدگان زمین همچنان به مقاومت خود ادامه می‌دهند: آزادی از دزدی. اما بزرگ‌ترین سلاحی که امپریالیسم علیه مقاومت جمعی به کار گرفته در واقع روزانه آن را فرومی‌افکند، بمب فرهنگی است. تأثیر بمب فرهنگی، نابودی باور مردم به نام‌هایشان، به زبان‌ها و به محیطشان، به میراث مبارزه‌شان، به وحدت و ظرفیت‌های آن‌ها و درنهایت به خودشان است. این بمب باعث می‌شود که آن‌ها گذشته‌ی خود را مثابه‌ی سرزمین بایر بدون دستاوردی ببینند و بخواهند از آن سرزمین بایر فاصله بگیرند... بمب فرهنگی حتی درمورد برحق بودن اخلاقی مبارزه تردیدهای جدی ایجاد می‌کند. احتمالات پیروزی یا کامیابی به‌مثابه‌ی رؤیاهای دور و مسخره دیده می‌شوند. نتایج مورد نظر، ناامیدی، دل‌سردی و مرگ‌خواهی جمعی است.^{۲۲}

هر قدرت استعمارگر به‌نحوی در پی نابودی زندگی فرهنگی بومیان بوده است، چه با نفی ارزش و اعتبار آن فرهنگ از خلال تلاش برای حذف آن با آموزش تحمیلی به زبان استعماری و نابودی اشکال بومی آموزش یا انتقال فرهنگی و چه از طریق ترور چهره‌های فرهنگی آن: این الگو در هر مکان استعماری به قوت خود باقی می‌ماند، از حکم نام‌آشنا و تماماً جاهلانه‌ی لرد مکولی^{۲۳} در سال ۱۸۳۵ مبنی بر اینکه «یک قفسه از یک کتابخانه‌ی خوب اروپایی به‌اندازه‌ی کل ادبیات بومی هند و عربستان ارزش دارد» گرفته تا تلاش آفریقایی جنوبی برای وادار کردن دانش‌آموزان سیاه‌پوست به یادگیری زبان آفریکانس در مدارس تفکیک‌شده که منجر به تظاهرات سووتو^{۲۴} در سال ۱۹۷۶ و قتل‌عام پس از آن شد، اما تنها به تقویت جنبش ملی و جهانی ضدآپارتاید انجامید.^{۲۵} همان‌طور که پاتریک ولف می‌گوید «حذف بومیان» تنها با نسل‌کشی صورت نمی‌گیرد، بلکه از تمام ابزارهای موجود برای همگون‌سازی و تخریب فرهنگی بهره می‌برد. او به‌درستی تأکید می‌کند که «استعمار مستعمره‌نشینی ذاتاً حذف‌کننده است».

^{۲۲} Ngugi, *Decolonising the Mind*, ۳.

^{۲۳} Thomas Babington Macaulay؛ ترانه‌سرا، تاریخ‌نگار و سیاست‌مدار عضو حزب ویگ بریتانیایی. م

^{۲۴} قیام سووتو یا شورش سووتو مجموعه‌ای از تظاهرات و اعتراضات به رهبری دانش‌آموزان سیاه‌پوست مدرسه‌ای در آفریقای جنوبی بود که در صبح روز ۱۶ ژوئن ۱۹۷۶ آغاز شد. دانش‌آموزان مدارس مختلف در واکنش به معرفی زبان آفریکانس به‌عنوان زبان رسمی در مدارس سیاه‌پوست، در خیابان‌های سووتو اعتراض کردند. تخمین زده می‌شود که بیست‌هزار دانشجو در این تظاهرات شرکت کردند. آن‌ها با خشونت شدید پلیس مواجه شدند و بسیاری به ضرب گلوله کشته شدند. م

^{۲۵} مکولی به ناآگاهی خود از ادبیاتی که رد می‌کند، اعتراف می‌کند: من هیچ دانشی از سانسکریت یا عربی ندارم. اما هر کاری از دستم بر می‌آمده انجام داده‌ام تا تخمین درستی از ارزش آن‌ها داشته باشم. ترجمه‌های مشهورترین آثار عربی و سانسکریت را خوانده‌ام. هم اینجا و هم در خانه با مردانی که به‌خاطر تسلطشان به زبان‌های شرقی متمایز بودند، صحبت کرده‌ام. کاملاً آماده‌ام که دانش شرقی را از نظر خود شرق‌شناسان بپذیرم. من هرگز کسی را در میان آن‌ها نیافته‌ام که بتواند انکار کند که یک قفسه از یک کتابخانه‌ی خوب اروپایی به‌اندازه‌ی کل ادبیات بومی هند و عربستان ارزش دارد. درواقع، برتری ذاتی ادبیات غربی توسط اعضای کمیته که از طرح آموزش شرقی حمایت می‌کنند، کاملاً پذیرفته شده است. (مکولی، «آموزش هندی»، ۷۲۲)

شرح مفصلی از قیام سووتو و علل آن را می‌توان در SAHO، «قیام جوانان سووتو در ۱۶ ژوئن» یافت.

دقیقاً به دلیل اینکه حذف برای «دسترسی به قلمرو» حیاتی است. و همان طور که هر صهیونیستی موافقت خواهد کرد «قلمروگرایی عنصر مشخص و غیرقابل تقلیل استعمار مستعمره‌نشینی است.»^{۲۶}

از جمله تکنیک‌های حذفی که ولف مطرح می‌کند و به دنبال مرحله‌ی ابتدایی نسل‌کشی خشونت‌آمیز می‌آید، مجموعه‌ی کاملی از تاکتیک‌هایی است که هدفشان همگون‌سازی فرهنگی و حتی بیولوژیکی جمعیت بومی و محو کردن هویت فرهنگی آن است.^{۲۷} نکته‌ی قابل توجه این است که به‌استثنای تغییر سند مالکیت و نام‌گذاری مجدد سرزمین و میراث تاریخی آن، اسرائیل تا حد زیادی از استفاده از تکنیک‌های همگون‌سازی حذف که ولف برمی‌شمرد اجتناب کرده است. حتی الزام زبان عبری برای آموزش عالی و در زندگی سیاسی اسرائیل، در حذف عربی به‌عنوان زبان روزمره‌ی اکثر فلسطینی‌های ۲۸۴۸ شکست خورده است. هرچند، این امر بدین معنا نیست که اسرائیل نوعی استعمار مستعمره‌نشینی نیست. بلکه اراده‌ی نژادپرستانه‌ی آن برای حذف فلسطینیان از سرزمین ارتس اسرائیل چنان عمیق است که گویی لکه‌ی ننگی است که باید پاک شود، و هرگونه تلاش برای همگون‌سازی آن‌ها، چه از نظر بیولوژیکی و چه از نظر فرهنگی، نفرین‌شده و کفرآمیز خواهد بود. بر این اساس، حذف استعماری-مستعمره‌نشینی به شکلی درآمده است که رشید خالیدی آن را «روایت نفی‌گرا» نامیده است.^{۲۹} از شعار صهیونیست‌ها «سرزمینی بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین» که کمتر از ژابوتینسکی صادقانه است گرفته تا انکار مشهور گلداس مایر مبنی بر وجود مردم فلسطین، که اخیراً توسط وزیر دارایی فاشیست نتانیا‌هو، بزلال اسموتریچ، تکرار شده است، عزم اسرائیل برای محو حضور فلسطینیان، بیان گفتمانی خود را در آن مفهومی یافته است که ادوارد سعید «انقراض مدنی» فلسطینیان نامیده است، که در «نابود کردن فعالانه‌ی هرچه بیشتر آثار اعراب تا آنجا که می‌توان» بیان می‌شود.^{۳۰} حذف فرهنگی همواره هم‌زمان با حذف فیزیکی برنامه‌ریزی‌شده‌ی فلسطینیان در کارزارهای قتل‌عام و پاک‌سازی قومی که عملیات دالت^{۳۱} در نکت ۴۸-۱۹۴۷ تجویز کرده بود، پیش رفته است و از آن زمان تاکنون به‌صورت دوره‌ای رخ داده است. همان‌طور که امه سزر، شاعر بزرگ مارتینیکایی و کنشگر

^{۲۶} Wolfe, "Settler Colonialism and the Elimination of the Native," ۳۸۷-۸۸.

^{۲۷} Wolfe, "Settler Colonialism and the Elimination of the Native," ۳۸۸.

^{۲۸} اصطلاحاً به فلسطینیانی گفته می‌شود که در سرزمین‌های اشغالی دولت اسرائیل ساکن هستند. م

^{۲۹} Khalidi, *Hundred-Years War on Palestine*, ۱۰۶.

^{۳۰} درمورد طرح دالت و حذف فلسطینی‌هایی که این طرح در نظر داشت، به پاپه، پاک‌سازی قومی فلسطین مراجعه کنید. اظهارات گلداس مایر نیز در خالیدی، جنگ صدساله علیه فلسطین، ۱۰۶ آمده است. برای اظهارات اسموتریچ، به گلداس، تال و سلمان، «وزیر اسرائیلی می‌گوید» مراجعه کنید. سرزنش ایالات متحده، نفی‌گرایی را با فراموشی مطابقت می‌دهد و فراموش می‌کند که چهره‌ی قابل قبول صهیونیسم به‌اندازه‌ی راست افراطی به نفی و حذف فلسطینی‌ها متعهد نیست. این چهره فقط در پنهان کردن اهداف خود آموزش بهتری دیده است. برای انقراض مدنی، به سعید، «صهیونیسم از دیدگاه قربانیانش»، ۱۰۳ مراجعه کنید.

^{۳۱} نقشه یا عملیات دالت؛ نقشه‌ای بود که توسط هاگانا یکی از گروه‌های شبه‌نظامی یهودی و نیروهای تشکیل‌دهنده‌ی ارتش اسرائیل در پاییز سال ۱۹۴۷ تا بهار ۱۹۴۸ در فلسطین اجرا شد. این نقشه یک عملیات احتمالی برای دفاع از دولت نوپای اسرائیل از خطر فروپاشی بود، اما این نقشه همچنین به فرماندهان منطقه‌ای اختیار تام داد که به اشغال، اخراج یا نابودی روستاهای عرب پشت خط مقدم یهودیان بپردازند. م

ضداستعماری، به‌طور خلاصه در کتاب *گفتارهایی در باب/استعمار* (۱۹۵۰) بیان کرده است، استعمار نوعی «ماشین فراموشی» است.^{۳۲}

در خود اسرائیل، بیش از شصت قانون تبعیض‌آمیز برای تضمین کنترل جمعیتی شمار فلسطینیان طراحی شده است؛ از انکار حق بازگشت پناهندگان فلسطینی گرفته تا انکار حق پیوستن و اتحاد خانواده، از قانونی کردن طرد نژادی توسط جوامع گرفته تا امتناع از اعطای شهروندی به ساکنان فلسطینی قدس شرقی اشغالی که عملاً ضمیمه شده‌اند.^{۳۳} نظام تبعیض‌آمیز درهم‌تنیده‌ای که زمینه‌ساز انکار حقوق بنیادین بشر توسط دولت خودخوانده یهودی، هم برای اقلیت فلسطینی خود و هم برای جمعیت‌های تحت سلطه‌اش در سرزمین‌های اشغالی فلسطین است، نوعی سیستم آپارتایدی و تبعیض‌آمیز مبتنی بر نژاد برپا می‌کند و ادعای دموکراسی بودن آن را بی‌معنی می‌سازد. تلاش‌های صهیونیسم برای کنترل بازتولید بیولوژیکی و جمعیتی زندگی فلسطینیان، که پوچ‌ترین بیان خود را در اصطلاح اسرائیلی «غایبان حاضر» در توصیف فلسطینیانی که پس از مرحله‌ی اول نکبت در سال ۱۹۴۸ موفق به بازگشت به خانه‌های خود شدند یافت، با حمله‌ی خشونت‌آمیز علنی‌تر به نهادها و دست‌اندرکاران بازتولید فرهنگی آن همراه و همگام است.^{۳۴}

همان‌طور که نادره شلهوب-کیورکیان بیان کرده است:

اسرائیل فلسطینی‌ها را زیر نظر دارد، سرشماری و مدیریت می‌کند تا اطمینان حاصل کند که آن‌ها مقاومت نمی‌کنند، دیدگاه‌های سیاسی خود را ابراز نمی‌کنند، مسئله‌ی هویت خود به‌عنوان فلسطینی را مطرح نمی‌کنند یا فرزندان زیادی به دنیا نمی‌آورند که ممکن است ترکیب جمعیتی اکثریت حاکم را تغییر دهد... برای اطمینان از اینکه تعداد فلسطینی‌ها افزایش نمی‌یابد، اسرائیل قوانینی وضع می‌کند و سیستم‌های کنترلی مضاعفی ایجاد می‌کند که منکر حقوق افراد [به تعبیر خود] غیرمجاز برای متحد کردن خانواده‌هایشان، بازگشت به خانه/سرزمین خود به‌شیوه‌ای قانونی یا دسترسی به شبکه‌های اجتماعی‌شان است.^{۳۵}

^{۳۲} Césaire, *Discourse on Colonialism*, ۵۲.

^{۳۳} برای مستندسازی انبوه قوانین تبعیض‌آمیز اسرائیل، به پایگاه داده‌ی «قوانین تبعیض‌آمیز» عداله مراجعه کنید.

^{۳۴} سعید روایتی انتقادی از این نام‌گذاری برای ساکنان اصلی سرزمینی که قرار بود به دولت اسرائیل تبدیل شود، ارائه داد و آن را «یک داستان حقوقی با پیچیدگی کابوس‌وار کافکایی» نامید («صهیونیسم از دیدگاه قربانیانش»، ۱۰۵).

^{۳۵} شلهوب-کیورکیان، *الهیات/منیتی*، ۵۶. همچنین رجوع کنید به پایه، *پاک‌سازی قومی فلسطین*، فصل ۱۲، «قلعه‌ی اسرائیل: 'مشکل جمعیتی'»، ۲۴۹-۵۶. اینکه شلهوب-کیورکیان، استاد مشهور بین‌المللی در دانشگاه عبری قدس، خود در آوریل سال ۲۰۲۴ به‌دلیل بیان دیدگاه‌های سیاسی خود توسط اسرائیل دستگیر و تحت تکنیک‌های بازجویی معادل شکنجه قرار گرفت تا وضعیت استعماری-مستعمره‌نشینی اسرائیل را تصدیق کند، خود تأییدی است بر عمومیت اعمال دستگاه قانونی آپارتاید اسرائیل بر همه‌ی فلسطینیان، بدون استثنا.

وسواس کنترل جمعیتی با رانه‌ی نابودی خاطره‌ی نوعی زندگی فرهنگی متمایز فلسطینی همراه است. در کنار دکرترین نظامی ضاحیه‌ی اسرائیل^{۳۶} که با نقض آشکار قوانین بین‌المللی بشردوستانه و کنوانسیون‌های ژنو، صراحتاً خواستار نابودی غیرنظامیان و زیرساخت‌های غیرنظامی به‌مثابه‌ی تاکتیکی با هدف از بین بردن حمایت از مقاومت است، سابقه‌ی طولانی تصاحب و تخریب بایگانی‌ها نیز وجود دارد؛ از سرقت کتابخانه‌های فلسطینی و سایر آثار فرهنگی، ازجمله اسناد حقوقی و تاریخی حیاتی که به‌عنوان اموال رهاشده در کتابخانه‌های اسرائیل توقیف شده‌اند گرفته تا غارت مرکز تحقیقاتی مؤسسه‌ی مطالعات فلسطین در بیروت در سال ۱۹۸۲ و بمباران هدفمند مدارس، ساختمان‌های دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها در هر حمله‌ی اسرائیل به غزه تا جنگ کنونی، جایی که از تمام سوابق تخریب فرهنگی گذشته بسیار فراتر رفته است. سرقت یا تخریب عمدی آثار فرهنگی در سراسر فلسطین تاریخی، ازجمله اماکن و ساختمان‌های میراث فرهنگی و همچنین روستاهای تاریخی فلسطینی که کل جمعیت آن‌ها پیش از تخریب پاک‌سازی قومی شده بودند، نشان‌دهنده‌ی الگوی مستمر و مداومی از تلاش برای محو تداوم فرهنگی زندگی فلسطینیان است.^{۳۷} با استناد دوباره به سزر، استعمارگری به معنای «جوامعی که از جوهره‌ی خود تهی شده‌اند، فرهنگ‌هایی که زیر پا لگدمال شده‌اند، نهادهایی که تضعیف شده‌اند، زمین‌هایی که مصادره شده‌اند، ادیانی که در هم کوبیده شده‌اند، آثار هنری باشکوهی که نابود شده‌اند،/مکان‌های خارق‌العاده‌ای که از بین رفته‌اند» است.^{۳۸} قصد اسرائیل برای دهه‌ها خود را در قامت نابودی تمامی امکان‌هایی عرضه کرده است که می‌توانست تجلی و تجسم آینده‌ای فلسطینی باشد.

و بااین‌حال، هنرمندان و شاعران فلسطینی در برابر نابودی تاریخ خود، نابودی هستی عمیقاً خلاقانه‌ی خود به‌مثابه‌ی فرهنگ و از میان رفتن تخیلی از آینده که رها از سرکوب است مقاومت می‌کنند. به نظر می‌رسد که این مقاومت در قالب ایستادگی خلاقانه استعمارگر را خشمگین می‌کند. هدف قرار دادن فرهنگ مادی، به معنای واقعی کلمه همان «بمب فرهنگی» نگوگی، با الگویی نه‌چندان ثابت از ترورها و بازداشت‌های چهره‌های فرهنگی در طول دهه‌ها همراه است. می‌توانیم نام آن‌ها، یا از آنجاکه بی‌شمارند دست‌کم تعدادی از آن‌ها را بگوییم: غسان کنفانی، نقاش و نویسنده، که در ژوئیه‌ی سال ۱۹۷۲ با خودروی بمب‌گذاری شده توسط موساد در بیروت به همراه

^{۳۶} درمورد دکرترین ضاحیه، که علناً توسط سرلشکر گادی آیزنکوت، عضو کنونی کابینه‌ی جنگ به آن اشاره شده است، به خالدی، «دکرترین ضاحیه» مراجعه کنید.

^{۳۷} درمورد غارت مرکز تحقیقاتی مؤسسه‌ی مطالعات فلسطین در بیروت در سال ۱۹۸۲، به حجازی، «آرشیو غارت‌شده‌ی سازمان آزادی‌بخش فلسطین توسط اسرائیل» مراجعه کنید. ازجمله نمونه‌های اخیر چنین تخریب‌هایی، در آخرین مرحله‌ی جنگ اسرائیل علیه غزه، می‌توان به مسجد عمری (بی‌بی‌سی آن‌لاین، «تصاویر نشان‌دهنده‌ی خسارت عمده») و کلیسای سنت پورفیریوس (ولتمن، «بیش از صد مکان میراثی غزه») اشاره کرد که هر دو به بهانه‌ی «تعقیب حماس» بمباران شدند.

^{۳۸} Césaire, *Discourse on Colonialism*, ۴۳.

خواهرزاده‌اش لمیس ترور شد؛ کمال ناصر، شاعر، که در آوریل سال ۱۹۷۳ در خانه‌اش در غرب بیروت توسط کماندوهای اسرائیلی ترور شد؛ و عبدالوائل زعیترا، نویسنده و مترجم که در اکتبر سال ۱۹۷۲ توسط موساد در رم ترور شد - و تمامی آنان که «تروریست نبودند، بلکه برجسته‌ترین صداهای یک جنبش ملی بودند، صداهایی که اسرائیل مصمم به خاموش کردن آن‌ها بود.»^{۳۹} در جنگ کنونی اسرائیل علیه غزه، ترورها با همان منطق ادامه دارند: اسرائیل علاوه بر العریر و شاگردانش، سُفیان تایه، محقق برجسته‌ی فیزیک و ریاضیات کاربردی و رئیس دانشگاه اسلامی را در یک حمله‌ی هوایی در دوم دسامبر هدف قرار داد و به همراه خانواده‌اش به قتل رساند^{۴۰}؛ احمد ابو ارتیمه، نویسنده و کنشگر خشونت‌پرهیز، بنیان‌گذار راهپیمایی بزرگ بازگشت در سال ۲۰۱۸، نیز در حمله‌ی هوایی اسرائیل زخمی شد و پسرش عبود و پنج عضو دیگر خانواده‌اش کشته شدند؛ هبه ابو ندا، رمان‌نویس و شاعر، که در اکتبر سال ۲۰۲۳ در حمله‌ی هوایی اسرائیل کشته شد.^{۴۱} نویسندگان و شاعران دیگری نیز به‌دلیل جسارتشان دستگیر شده‌اند: مُصعب ابو توهه، شاعر و بنیان‌گذار کتابخانه ادوارد سعید در غزه^{۴۲} که اکنون تخریب شده است توسط نیروهای اسرائیلی در نوامبر سال ۲۰۲۳ بازداشت و مورد ضرب‌وشتم قرار گرفت؛ دارین طاطور، شاعر، که تا زمان محکومیتش در سال ۲۰۱۸ به اتهام تحریک به خشونت و حمایت از سازمان‌های تروریستی - همه به‌دلیل انتشار شعری در ستایش مقاومت فلسطین در رسانه‌های اجتماعی - چندین سال زندانی یا در حصر خانگی بود^{۴۳}؛ محمود درویش، که خود یک «غایب حاضر» بود، به‌دلیل شعرخوانی و سفر بدون مجوز بین روستاها طبق قوانین نظامی اسرائیل که فلسطینی‌ها را در دهه‌ی ۱۹۶۰ هدف قرار می‌داد، زندانی شد و هنگامی که شعر «کارت شناسایی» او بدل به یک آهنگ اعتراضی شد، در حصر خانگی قرار گرفت. درویش پس از دستگیری‌های مکرر به‌دست مقامات اسرائیلی سرانجام به تبعید رفت و به بیروت پناه برد، جایی که شاهد غارت آرشیوهای

^{۳۹} Khalidi, *Hundred-Years War on Palestine*, ۱۲۸.

^{۴۰} Reuters, "Israeli Air Strike in Gaza Kills Prominent Scientist."

^{۴۱} آثار ابو ارتیمه را می‌توانید در این نشانی بیابید:

<https://electronicintifada.net/people/ahmed-abu-artema>

و آثار هبه ابو ندا را در این نشانی:

<https://mizna.org/literary/not-just-passing>

^{۴۲} Sheehan, "Read Mosab Abu Toha's Statement."

^{۴۳} بنگرید به:

Al Jazeera, "Dareen Tatour Sentenced to Five Months in Prison over Poem."

فلسطینی^{۴۴}، مرکزی که او در آن کار کرده بود، در طول حمله‌ی اسرائیل به سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سال ۱۹۸۲ بود و بار دیگر با اخراج روبه‌رو شد.^{۴۵}

همان‌طور که رشید خالدی مورخ می‌نویسد:

سیاست دیرینه‌ی [اسرائیل] مبنی بر نابودی رهبران فلسطینی که از جنبش صهیونیستی در اواخر دوره‌ی قیمومیت به ارث رسیده بود، با هدف حذف واقعیت فلسطینی، از نظر جمعیتی، فکری و سیاسی، دنبال می‌شد. بنابراین ترورها [همواره] عنصر اصلی جاه‌طلبی اسرائیل برای دگرگون کردن کل کشور، از رودخانه تا دریا، از یک کشور عربی به یک کشور یهودی بودند.^{۴۶}

می‌توانیم به روایت خالدی، نمایش مستمر تلاش‌های اسرائیل برای حذف فرهنگی فلسطین، از جمله ترور یا بازداشت تنبیهی صداها، فرهنگی آن را نیز بیفزاییم. همان‌طور که دیدیم، نگرانی توضیحی برای حمله‌ی بی‌وقفه‌ی دولت‌های استعماری به زندگی فرهنگی استعمارشدگان ارائه داد. نشانه گرفتن فرهنگ و نهادهای آن مانند همتای نظامی خود دیوار آهنین، هدفی جز القای حس ناامیدی و یأس ندارد. و باین‌حال، همان‌طور که تاریخ هر جنبش ضداستعماری نشان می‌دهد، این تلاش برای القای یأس و انفعال در میان استعمارشدگان، اگر نگوییم هرگز، به‌ندرت برای مدت طولانی موفقیت‌آمیز است. سازمان‌دهی و عمل مقاومت هرگز از احیای یک جنبش فرهنگی مبتکرانه و نوآورانه جداشدنی نیست، جنبشی که دقیقاً به‌دلیل موقعیت‌های دائماً در حال تحولی که باید به آن‌ها پاسخ دهد، نوآورانه است.

رفعت العرییر این تاریخ را می‌دانست و می‌دانست که حتی در مرگ خود نیز تنها نخواهد بود. او از تبار دیرین و پرافتخار نویسندگان و هنرمندانی بود که اسرائیل در تلاش بوده و نتوانسته است مقاومت فرهنگی‌شان را از میان بردارد؛ همان ایستادگی فرهنگی و زندگی مستمر فلسطینیان در هر کجای جهان. درست آن‌گونه که اسرائیل کوشیده است وجود فلسطینیان را به‌مثابه‌ی مردمی با حق تعیین سرنوشت و حضور نسل‌اندنرسل در سرزمینی

^{۴۴} مرکز پژوهش‌های فلسطین، مؤسسه‌ای که در سال ۱۹۶۵ در بیروت برای جمع‌آوری، حفظ، تجزیه و تحلیل کتب و مطالب مربوط به فلسطین، فرهنگ و تاریخ مدرن آن و مبارزات سیاسی مردم فلسطین تأسیس شد. مرکز پژوهش‌ها در بیروت با تصمیم اولین کمیته‌ی اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، اندکی پس از اعلام تأسیس این سازمان در مه ۱۹۶۴، تأسیس شد و از نهادهای سازمان آزادی‌بخش فلسطین شمرده می‌شود. این مرکز از بدو تأسیس و همگام با توسعه‌ی خود، به عنوان اولین مؤسسه علمی فلسطینی در زمینه مطالعات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی، جایگاه علمی برجسته‌ای را به خود در جهان عرب اختصاص داده و در این زمینه از شهرت برخوردار است. م

^{۴۵} برای روایت درویش از این وقایع اخیر، به خاطرات او، *خاطره‌ای برای فراموشی*، مراجعه کنید. اگر من در تمام این متن بر نویسندگانی تمرکز کرده‌ام که به‌دلیل شغل شخصی العرییر، هدف حملات مختلف اسرائیل به فرهنگ فلسطین قرار گرفته‌اند، به معنای نادیده گرفتن خلاقیت تولید فرهنگی فلسطین در سایر اشکال، از موسیقی گرفته تا فیلم‌سازی، و همچنین موانعی که همه‌ی آن‌ها به‌شکل اشغال و آوارگی و همچنین تخریب و سانسور با آن مواجه هستند، نیست. اما برای مثال، درمورد هنرهای تجسمی، به توکان، سیاست هنر؛ لوید، «صورت‌های فلکی رستگاری» مراجعه کنید.

^{۴۶} Khalidi, *Hundred-Years War*, ۱۲۷.

نفی کند که (به بیان زشت و به لحاظ تاریخی طنین انداز خود اسرائیل) بی‌وقفه در پی یهودی‌سازی آن است. العریر همچنین هرگز جایگاه حیاتی ادبیات را در کار مقاومت ضد استعماری دست‌کم نگرفت: همواره از وسوسه‌ی دفاع از نویسندگانی امتناع کرد که با کوچک شمردن اهمیت محوری آثارشان برای آزادی فلسطینیان، قربانی خشونت استعماری-مستعمره‌نشینی شدند. او با اشاره به فدوی طوقان، شاعر فلسطینی، علیه این گرایش می‌گوید:

ما همیشه در این دام می‌افتیم که بگوییم «او فقط به خاطر نوشتن شعر دستگیر شد!» ما این کار را زیاد انجام می‌دهیم، حتی ما معتقدان به ادبیات. «چرا اسرائیل باید کسی را دستگیر کند یا کسی را در حصر خانگی قرار دهد که فقط یک شعر نوشته است؟» بنابراین، ما گاهی اوقات با خودمان در تناقضیم. ما به قدرت ادبیات در تغییر زندگی‌ها در قامت ابزاری برای مقاومت، وسیله‌ای برای مبارزه‌ی متقابل اعتقاد داریم - و سپس در پایان روز، می‌گوییم: «او فقط یک شعر نوشته است!» نباید این را بگوییم.^{۴۷}

العریر اذعان داشت دقیقاً همان‌طور که تشکیلات استعماری-مستعمره‌نشینی مصمم است نه تنها زندگی فیزیکی، بلکه زندگی فرهنگی استعمارشدگان را از بین ببرد و در تلاش است هر رد و اثری از حضور پیشین آن‌ها در سرزمین را نیز محو کند، آنچه نگوئی «فرهنگ والاتر و شیوه‌ی خلاقانه‌تر مبارزه‌ی راسخ» می‌نامد، [دیگر] نه به یک کالای لوکس، بلکه به شیوه‌ی گریزناپذیر مقاومت بدل می‌شود.^{۴۸} خلاقیت فلسطینیان در هر قلمروی - شعر، فیلم، تئاتر و هنرهای تجسمی - و شکوفایی و نوآوری آن در مواجهه با تلاش روزافزون اسرائیل برای تکمیل فتح خود، تداعی‌گر درس‌های مبارزات استعمارزدایی در هر نقطه‌ای از جهان و در هر دوره‌ای است. امیلکار کابرال^{۴۹}، مبارز و نظریه‌پرداز ضد استعماری اهل گینه بیسائو در سال ۱۹۷۰ تحلیلی ارائه داد که می‌تواند از مستعمرات پرتغال در غرب آفریقا به فلسطین کنونی منتقل شود:

تاریخ به ما می‌آموزد که در شرایط خاص، برای [نیروی] خارجی بسیار آسان است که سلطه‌ی خود را بر یک ملت تحمیل کند. اما به همین ترتیب به ما می‌آموزد که صرف‌نظر از جنبه‌های مادی این سلطه، تنها با سرکوب دائمی و سازمان‌یافته‌ی زندگی فرهنگی مردم مدنظر [خود] می‌تواند پابرجا بماند... در واقع، دست به اسلحه بردن برای تسلط بر یک ملت، فراتر از هر چیز، دست به اسلحه بردن برای نابودی یا لااقل بی‌اثر و فلج کردن زندگی

^{۴۷} العریر، اگر بنیاست که بمیرم، ۱۰۷. درمورد طوقان، به خالدی، «این سرزمین، خواهر من، یک زن است» رجوع کنید.

^{۴۸} Ngugi, *Decolonising the Mind*, ۳.

^{۴۹} امیلکار کابرال؛ سیاست‌مدار، مهندس، شاعر، نظریه‌پرداز، ناسیونالیست و دیپلمات اهل گینه بیسائو بود. او یکی از رهبران اصلی امپریالیسم‌ستیزی و ضد استعمار آفریقا بود. م

فرهنگی آن‌هاست. تا زمانی که بخشی از این مردم بتوانند زندگی فرهنگی داشته باشند، سلطه‌ی خارجی نمی‌تواند از بقا و ماندگاری خود اطمینان حاصل کند.^{۵۰}

بر این اساس، «سلطه‌ی خارجی، برای امنیت خود، مستلزم سرکوب فرهنگی و تلاش برای نابودی مستقیم یا غیرمستقیم عناصر اساسی فرهنگ مردم تحت سلطه است».^{۵۱} بمب نهصد کیلوگرمی‌ای که بر مناطق مسکونی متراکم انداخته می‌شود، همتای خود را در بمب فرهنگی‌ای می‌یابد که نقش‌اش از بین بردن نشاط اشکال زندگی استعمارشدگان است. همان‌طور که کابرال دریافته بود، دقیقاً تا جایی که سلطه‌ی استعماری «با انکار روند تاریخی خود مردم تحت سلطه، ضرورتاً روند فرهنگی آن‌ها را انکار می‌کند»، مقاومت آن‌ها باید از مسیر مبارزه‌ی فرهنگی گذر کند: «آزادسازی ملی ضرورتاً یک عمل فرهنگی است».^{۵۲} به این دلیل که، مطابق با درک کابرال، مبارزه‌ی فرهنگی عملاً با خلاقیت و انرژی دگرگون‌کننده‌ی خود، تاریخ مردم را به آنان بازمی‌گرداند: دانش گذشته‌شان را، با تمام تضادها و شکست‌هایش و همچنین در پیوستگی‌ها و منابعش، به آنان بازمی‌گرداند؛ عاملیت تاریخی‌شان را احیا می‌کند اما نه در قامت قربانیان آنچه فرانتس فانون فرهنگ استعماری‌ای می‌دانست که در «بی‌حرکی» فلج یا تثبیت‌شده است، بلکه در قامت شکل‌دهندگان امکان‌های خود.^{۵۳}

مبارزه‌ی فرهنگی، آن‌طور که رفعت‌العریر آن را آموخت و به کار بست، صرفاً ارائه‌ی بازنمایی‌های دقیق‌تر از زندگی فلسطینیان نیست، هرچند این وظیفه ممکن است مهم باشد: اگر داستانی که زندگی اوست – مانند داستان بسیاری از نویسندگانی که اگرچه بی‌شمارند، اما تنها عدد نیستند – آن داستانی است که به آینده منتقل می‌شود، پس داستانی است که آینده را شکل می‌دهد، که بالقوگی‌های خود را به شیوه‌های هنوز تحقق نیافته می‌گشاید. در گشودن تخیلات آینده، اثر برآمده از فرهنگ مقاومت، از بازتولید خصومت‌های وحشیانه و ذهنیت‌های آپارتایدی منطق استعماری-مستعمره‌نشینی سر باز می‌زند. العریر در پافشاری همیشگی خود در به رسمیت شناختن انسانیت کسانی که حتی در پی کشتن او و دیگر فلسطینی‌هایی بودند که او دوستشان داشت، سخنان درویش را تکرار می‌کرد که در بحبوحه‌ی محاصره‌ی رام‌الله توسط اسرائیل در سال ۲۰۰۲ در طول انتفاضه‌ی دوم نوشت:

^{۵۰} کابرال، «فرهنگ ملی»، ۱۴۰. شایان ذکر است که در شرایط فعلی، مقاله‌ی کابرال در ابتدا به‌عنوان سخنرانی به افتخار دکتر ادواردو موندلین، رئیس جنبش آزادی‌بخش موزامبیک (FRELIMO) ایراد شده بود، «که به‌طرز ناجوانمردانه‌ای در ۳ فوریه‌ی ۱۹۶۹ در دارالسلام توسط استعمارگران پرتغالی و متحدانشان ترور شد» (۱۳۸). کابرال با این اظهارنظر نتیجه می‌گیرد که «اگر استعمار پرتغال و مأموران امپریالیستی هنوز می‌توانند بدون مجازات، مردی مانند دکتر ادواردو موندلین را به قتل برسانند، به این دلیل است که چیزی متعفن همچنان در قلب بشریت در حال پوسیدگی است: سلطه‌ی امپریالیستی. به این دلیل است که مردان نیک‌نیت، مدافعان فرهنگ مردم، هنوز وظیفه‌ی خود را بر کره زمین انجام نداده‌اند» (۱۵۴). ترور دکتر رفعت‌العریر توسط اسرائیل، بدون مجازات، به این معنی است که ما هنوز آن وظیفه را برای انجام دادن داریم.

^{۵۱} Cabral, "National Culture," ۱۴۲.

^{۵۲} Cabral, "National Culture," ۱۴۳.

^{۵۳} Fanon, "Concerning Violence," ۵۱.

به آنان گفتیم: آتش بس، آتش بسی برای آزمودن اراده،
آنگاه شاید آرامشی در خود نشیند!
سپس می‌توانیم بر سر چگونه دوست داشتن چیزهای خویش
با روش‌های شاعرانه رقابت کنیم.^{۵۴}

درحالی‌که العریر هرگز از محکوم کردن وحشیگری محاصره‌ی [فلسطین توسط] اسرائیل و جنگ‌های مکرر آن
علیه فلسطین کوتاهی نکرد و با طنز تلخی به پیوستگی منطق نژادپرستانه‌ی آن با وحشیگری یهودستیزانه‌ی
نازیسم اشاره کرد، این بازشناسی منجر به بازگرداندن نفرت خشونت‌آمیز با نفرت نشد. در مقابل، همان‌طور که
شعر «من تو هستم» او نشان می‌دهد، فلسطینی‌ها، در صورت‌بندی ادوارد سعید، در مخمصه‌ی ناممکن قربانیان
قربانیان گرفتار شده‌اند، با این تفاوت که، درمورد سرباز یهودی که اکنون اسلحه را در دست دارد، «قربانی به عقب
/ به یک قربانی‌کننده تکامل یافته است»:

من همان تو هستم.
من گذشته‌ی فراموش‌نشدنی تو هستم
اکنون و آینده‌ی تو
من تقلا می‌کنم آن‌گونه که تو کوشیدی
من می‌جنگم آن‌گونه که تو جنگیدی.^{۵۵}

فرهنگ فلسطینی که اسرائیل به‌شدت در پی نابودی آن است، همچنان استعمارگر را آزار می‌دهد. اما در این راه،
تخیل فلسطینیان نه شب زمان گذشته، بلکه شب آینده است: آینده‌ای که در تکرار مغموم نفرت و نابودی گرفتار
نشده است، بلکه امکان زندگی مشترک بر اساس تحقق هم‌زیستی تفاوت‌ها در تمام کثرت آن را تخیل می‌کند.
این، ظهور عدالت شاعرانه به‌مثابه‌ی روش و رویه‌ی استعمارزدایی خواهد بود.

^{۵۴} کتاب وضعیت محاصره با ترجمه‌ی فرید قدمی، توسط نشر نیم‌آر منتشر شده است.

^{۵۵} Alareer, *If I Must Die*, ۱۱۶.